

■ مقدمه:

تحقیق درباره هر موضوع یا بررسی سیر تطور آن در حوزه ادبیات، وابسته به ملاحظه عوامل مختلف غیر ادبی است. به عبارتی، دریافت کامل هر مفهوم در وادی ادبیات، محقق را وادار می‌کند تا عوامل تاریخی، اجتماعی، روانشناسانه، جغرافیایی و... را در نظر آورد. زیرا آثار ادبی، زائیده عوامل گوناگونی هستند. رابطه ادبیات ایران زمین در دوره اسلامی، با ادبیات قبل از اسلام، و سپس با ماهیت اسلامی، عرفانی،

## مقاله

# در منظر انسان‌شناختی عرفان و ادب فارسی

تهیه کننده: نجمه داناتیان

مجله علمی و پژوهشی مطالعات فرهنگی  
سال پنجم علوم انسانی

اجتماعی و ... قابل ملاحظه است. بعد از ورود اسلام، ارتباط ادبیات با تفکرات باستانی به کل گسسته نشد و علاوه بر آن، به مرور، رابطه‌ای تنگاتنگ نیز بین خانقاه و اصول تصوف، با نگرش لطیف ادبی به وجود آمد. اهل تصوف و عرفان، ادبیات را در جهت اصول خود به کار گرفتند (یا حتی به اصول دینی نیز با نگرش هنری و ادبی نگرستند). اهل ادب هم تعالیم صوفیانه و عرفانی را در آثار خود به کار بردند.

در این مقاله، با توجه به موضوع «مقام زن در ادبیات»، تنها به ابعاد ادبی آن توجه نشده است. زیرا بسیاری از تفکرات، سرچشمه‌های از حوزه ادبیات دارند. مثلاً در عرفان، هدف نهایی، شناخت انسان، و در نتیجه، معرفت به مقام ربوبی است «من عرف نفسه فقد عرف ربه». اصول روان‌شناسی نیز در جهت شناخت ماهیت آدمی و ارائه روشهای مناسب است. از این رو، ابتدا چند مفهوم عرفانی و روان‌شناسی، به عنوان مقدمه بر مفاهیم ادبی و تکمیل مطلب، آورده شده است.

در کل، در گستره ادبیات ایران و جهان، مجال سخن از مقام زن، وسیع است. لکن در این صفحات، بر عقاید مولانا و نظامی تأکید شده است. زیرا نمونه‌های اصیل و مناسبی از مفاهیم عرفانی و روان‌شناسی را دست می‌دهند.

هنرمند صادق در هر زمان، معمولاً آینه دوران خویش است. چنانچه در اثر هنری وی، مفاهیم مثبت یا منفی در باب هر موضوع دیده شود، لزوماً نمی‌توان آن را تنها عقیده شخصی وی دانست چه بسا نشان دادن ضعفها و کمبودها، اعتراض به موقعیت موجود و تلاش جهت تغییر آن باشد.

در واقع اعتقاد آدمی در رفتارهای او آشکار است. در آثار مولوی و نظامی هم، عناصر منفی در نمود شخصیت زن هر چند به ندرت دیده می‌شود اما کلیت آثار و رفتارهای این دو شاعر اعتقاد ایشان را در این باره آشکار می‌کند. در آن دوران، موقعیت زنان جامعه با دوران معاصر غیر قابل مقایسه است، اما ارزشها همیشه عناصر ثابتی هستند. مثلاً اگر از کم‌تدبیری، ترس، کنج خانه‌نشینی، یا بی‌وقایی زنان در آثار آن زمان بحث می‌شود، اینها، صفات غالب محیط اجتماعی شاعر بوده است. اما امروزه نگرشها و مقامات اجتماعی دگرگون شده است. مثلاً بررسی این موضوع در اشعار شاعران بعد از مشروطه - که فرصت دیگری می‌طلبید - گواه این مطلب است. به گونه‌ای که برای مثال در اشعار برخی از این شاعران، زن و سیاست در راستای هم به کار گرفته شده است.

در کل، محدوده این مقاله، مطالبی از فلسفه ابن عربی در باب زن، رگه‌های روان‌شناسی، و شواهدی از «مثنوی» و «هفت پیکر» نظامی است، که جنبه مثبت و هویت روشن زن در آنها نشان داده شده است. زیرا به یقین، نمایش آنچه باید باشد، مهم‌تر و مؤثرتر از نمودن نبایدهاست.

در ادبیات فارسی، مثالهایی منفی در این باب بسیار دیده می‌شود، اما وجوه مثبت را نیز نباید کمرنگ شمرد. ارزشها هر چند از نظر شمار کمترند، لکن کیفیت برترشان، جبران کمیت را خواهد کرد.



### زن واسطه حق و مرد

قبل از اشاره به مفاهیم استوار اسلامی که بر شخصیت بخشیدن به مقام انسانی به طور کل و مقام زن به طور خاص بنا شده است، به دوران پیش از اسلام در ایران اشاره می‌شود. در دین زردشت، فروهر فرشته‌ای است که اهورامزدا او را از ابتدای ولادت انسان تا دم مرگ، برای نگهداری هر کس می‌گمارد. فروهر هر کس، با شخص دیگر متفاوت است. پس از مرگ، اگر شخص نیک‌کردار بود، این فرشته به صورت دتنا (دختری زیبا) و اگر بدکردار بود، به هیئت دیو بر او ظاهر می‌شود.

دتنا در واقع فرشته مادینه و مظهر روح یا نفس قدسی انسان است. به عبارتی، مظهر جمال حق است. دتنا در سفر آخرت دستگیر فرد می‌شود و در گذشتن شخص مرده از پل چینوت (معادل پل صراط در عقاید اسلامی) او را یاری می‌دهد.

پس، به عبارتی، دتنا واسطه‌ای است بین مادیات و روحانیات. در جایی دیگر، یاد می‌شود که از گروه هفت امشاسپندان (معادل ملائکه مقرب، که واسطه خداوند و بندگانشند) سه تن مادینه هستند؛ که منشأ محبت، بردباری، حفاظت از زمین، برکت و وسعت و ثروت‌اند. آنها موکل آب و باروری، و در واقع، فرمانروایان سرزمین آسمانی‌اند. سرزمین آسمانی، یعنی آن‌گاه که شخص، اهریمن را در وجود خود شکست می‌دهد، و این عالم برتر در وجودش محقق می‌شود.

«در اوستا، زن همیشه با مرد همراه است. اگر عمل یا روش اندیشه‌ای برای مرد خوب است برای زن هم خوب در نظر گرفته شده است و اگر روش و عملی برای مرد بد و ناشایست است برای زن نیز این‌گونه است. زن در اوستا آزاد است و حق انتخاب دارد. موجودی چشم و گوش بسته نیست که تحت اراده دیگران باشد. زن در اوستا چون مرد متکی به تدبیر و اندیشه خود است.»<sup>۱</sup>

تأکید اسلام بر مقام زن نیز واضح و آشکار است. در واقع وجود شباهتهای معرفتی میان ایران باستان و اسلام، پذیرش این دین را بین ایرانیان گسترش داد و سرعت بخشید.

از نظر ظاهرین، آدم (ع) پسر خداست، و خدا او را بدون واسطه آفرید. پس آدم می‌تواند عروج روحانی داشته باشد. اما حوا زاینده آدم است، و نمی‌تواند مانند آدم به تکامل برسد. اما دید واقع‌بین، چیز دیگری است: حوا باطن دین و آیین است و آدم ظاهر آن. شیطان به فکر از هم پاشیدگی باطن بود تا ظاهر. زیرا می‌دانست که با گمراهی ظاهر، کاری از پیش نمی‌برد. «هنری کربن نیز مرد را بیانگر شریعت و ظاهر یک دین می‌داند و زن را مظهر باطنیت مقام روحانی یک دین در نظر می‌گیرد و اصطلاح ام‌المؤمنین را برابر با مادر روحانی می‌داند.»<sup>۲</sup>

رد پای این نظریه، در تفکر عرفانی ابن عربی، به طور مفصل آمده است؛ که خلاصه‌ای از آن ذکر می‌شود:

«فشهد الحق فی النساء اعظم الشهود و اکمله»<sup>۳</sup>

مشاهده پروردگار در زنان، بزرگ‌ترین و کامل‌ترین مشاهده است. عبارت فوق از ابن عربی است. وی سال (۵۶۰ ه.ق) در مرسیه، از شهرهای اندلس (اسپانیای امروزی) به دنیا آمد. در طول حیات خود سی و پنج سال مجاور کعبه بود و بیشتر کتابهای خود را در آنجا تألیف کرد. او در علوم شرعی مقام مرجعیت داشت و به حق، او را پدر «وحدت وجود اسلامی» دانستند. ابن عربی بیش از پانصد اثر تألیف کرده است. وی در آثار خود، مقام زن را ارج نهاده و با نگرشی معنوی و عرفانی به آن نگریسته است. یکی از مؤلفات او «ترجمان الاشواق» است. انگیزه نوشتن

این اثر، بانویی فاضل و پارسا بود به نام «نظام اصفهانی»، دختر «شیخ مکین‌الدین».

این عربی به وحدت وجود و وحدت محبوب و معبود معتقد بود. خداوند را جمیل مطلق می‌دانست که مخلوقات آینه جمال حقند، و «نظام اصفهانی» تجلی کامل صورت آشکار آن جمال. نظام برای این عربی، نماد جمال و زیبایی الهی بود که در پرده او حق را می‌ستود و این در ادب عرفانی امری مرسوم است. «هیچ مذهب و آیینی بالاتر و عالی‌تر از مذهبی نیست که پایه و اساس خود را بر عشق و شوق به معشوقی که می‌پرستیم و ایمان داریم قرار داده باشد این خود یک امتیاز ویژه مسلمانان است. چه، مقام عشق کامل با عشق محمدی تناسب دارد، که برتر از پیامبران دیگر است. و خداوند وی را به عنوان حبیبش برگزیده است. زیرا خداوند تنها با عشق به انسان همانند آنها، بر آنان مؤثر است.»

در کتاب «فصوص الحکم»، ابن عربی، بیشتر بر مضامین فوق تأکید ورزیده و اساس گفتار او، این حدیث نبوی است:

«حُبُّ آلِي مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: النِّسَاءُ وَ الطَّيِّبُ وَ جَعَلْتُ قَرَّةَ عَيْنِي فِي الصَّلَاةِ.»

سه چیز از دنیای شما برای من پسندیده شد: زن و بوی خوش؛ و نور چشم من در نماز است.

آوردن فعل «حُبیب» بدین معناست که «رسول آن را به خود اختیار نکرد، بلکه تعلیمی بود از حق، رسول (ص) را از خزانة فضل محض.» سپس ابن عربی چنین ادامه می‌دهد که حکمت قرار دادن بوی خوش بعد از نساء آن است که در زن، نسیم تکوین قرار دارد؛ و آن، از خوشبوترین معطرات است. وی معتقد است که صحبت بانوان و یاد آنان، انسان را به خداوند نزدیک می‌کند. زیرا خداوند چیزی را محبوب پیامبرش می‌گرداند که باعث تقرب او به خداوند شود و «از آنجا که موسی (ع) قدر این معرفت را دریافته، در برابر مهر زنی، خود را ده سال اجیر گردانید.» ابن عربی حب زنان را کمال عرفا و میراث نبوی و حب الهی می‌شناسد. به اعتقاد وی و همفکرانش، «جمال مطلق حق تعالی راست و جمال مقید حسن خلق را، و حسن خلق عبارت است از تناسب اعضاء و جمال آن ملاحظت و طراوت باشد که در حسن است، و گاه باشد که جمال مقید را حسن باشد، و بدان که قطع مقامات ممکن نیست الا به جاذبه محبت، که عبارت است از میل جمیل جل جلاله به جمال، تا خود را در ظاهر مشاهده کند و این جاذبه را در عامه میل گویند و در سالک ارادت، و در کامل محبت. رؤیت خدا در زن، کامل‌ترین نوع رؤیت است. زیرا خداوند به صورت غیر مادی مشاهده نمی‌شود.»

شهاب‌الدین سهروردی که عقایدش بر مبنای اشراق و ایران باستان بنا شده است، می‌گوید: «هر موجود، از عالم ناسوت معشوقی در عالم لاهوت یا ملکوت دارد، و هر موجود ارضی از آن نمونه اصلی سماوی خویش نشئت گرفته و مشتاق وصل یا اوست. چیرگی و سلطه معشوق به عاشق، جلوه و انعکاس این نظام وجود است.»

سهروردی تمام لذتهای حسی را سایه‌ای از لذتهای عقلی می‌داند، و معتقد است هر لذت جسمی، به واسطه امری نوری و عقلی حاصل می‌شود، و انسان هیچ جمال و کمال و فردی را نمی‌طلبد، مگر آنکه در او اثری از نورانیت یا روحانیت بیند. لذا مجسمه بسیار زیبا برای مصاحبت طلبیده نمی‌شود، زیرا از نور خالی است و مولانا نیز می‌گوید:

«خوبرویان آینه خوبی او  
عشق ایشان عکس مطلوبی او»

اما از اولین برخورد جنس مذکر و مؤنث ... «چون وحشت آدم هیچ کم نمی‌شد و با کس انس نمی‌گرفت، هم از نفس او حوا را بیافرید و در کنار او نهاد تا با جنس خویش انس گیرد. (هو جعل منها زوجها لیسکن الیها.) آدم چون در جمال حوا نگریست، پرتو جمال حق دید بر مشاهده حوا ظاهر شده؛ که «کل جمیل من جمال الله.»

حوا از آدم به وجود آمد، عیسی (ع) از مریم. پس سیر تکامل زن از مخلوق بودن تا خالق بودن است؛ و این، نهایت حکمت آفرینش اوست. در این مقام، اگر به ماهیت روان‌شناختی این مفاهیم اشاره شود، به تکمیل مطالب کمک خواهد کرد:

«اینکه روان انسان دو جنسی است، در معارف بشری از قدیم انعکاس وسیعی داشته است ... یک ضرب‌المثل آلمانی می‌گوید: «هر مردی حوای خود را در اندرون خود دارد.» در تورات و تفاسیر اسلامی آمده است که خداوند حوا را از پهلوئی چپ آدم آفرید و آدم گفت: «که همان این است استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم.» از این سبب، نساء نامیده شود. زیرا که از انسان گرفته شده.»

در اعتقاد کارل گوستاو یونگ، روانشناس سوئیسی، عنصر مادینه یا «آنیما»، کرایشهای روانی زنانه در روح مرد است. مانند احساسات، خلق و خویهای مثبت، مکاشفه‌های پیامبرگونه، عشق، احساسات نسبت به طبیعت، و رابطه با خودآگاه خود. این عنصر مادینه، گاه در وجود مرد جنبه منفی دارد گاه مثبت. شخصیت و رفتار مادر با فرزند پسر، در ایجاد وجه منفی یا مثبت مؤثر است. مثلاً اگر مرد حس کند مادرش تأثیر منفی بر او گذاشته، عنصر مادینه وجودش به صورت خشم، ناتوانی و تردید ظاهر می‌شود. اما تأثیرات مثبت به مرد یاری می‌دهد تا همسر مناسب خود را بیابد، در تشخیص رفتارهای ناخودآگاه او را کمک می‌کند، و به ذهن وی امکان می‌دهد تا خود را با ارزشهای واقعی درونی هماهنگ کند و به ژرف‌ترین بخشهای وجود خود آگاه شود. در واقع او را به خودشناسی می‌رساند. به عبارتی، عنصر مادینه راهنمایی است بین «من» و دنیای درون هر مرد.

«شناخت کامل و رسیدن به نفس مطمئنه وقتی است که ازدواج بین «من» و آنیما باشد. در این صورت است که نفس، خداگونه می‌شود. «آدم» در زبان عبری به معنای خاک است، اما «حوا» من گمان می‌کنم از ریشه حی، به معنی بسیار زاینده، همیشه زنده و جاویدان باشد ... «من» ها می‌میرند، اما آنیما (عنصر مادینه) همواره زنده است.»

از عنصر مادینه یا اصل تأنیث، با اسمهای مختلفی یاد شده است. ضمیر ناخودآگاه، روح، صوفیاء، دائه، سکینه و آنیما.

مثلاً در فرهنگ ایران باستان دائه دختری زیباست که سه روز بعد از مرگ آدمی، در پل چنوت (معادل پل صراط) به استقبال متوفی می‌آید و با او یکی می‌شود.

در دنیا نیز عنصر مؤنث، راهنمای افراد است. حتی گفته می‌شود که وجود پیامبر یا مراد برای سالکان، و الگوهای برتر در اشعار یا نوشته نویسنندگان مرد، نمود آنیما است، که در ظاهر پیر بر آنها جلوه می‌کند. این گونه نمونها در ادبیات فارسی به خصوص آثار عرفانی یا حکمی، قابل توجه است. حتی زندگی شخصی نویسندگان هم که آن را اساس و شالوده کار هنری آنان می‌توان شمرد، از این حکم خارج نیست.

در ابتدا از عقاید ابن عربی و برخورد او با بانوی اصفهانی یاد شد و از تأثیر این مرحله بر آثار او، به خصوص «ترجمان الاشواق» یا «فصیح محمدیه» در مجموعه «فصوص الحکم»، به گونه‌ای گذرا، چند سطر آمد. اما جلال‌الدین محمد مولوی نیز در اثر عظیم خود «مثنوی معنوی»

مسائل حکمی، عرفانی، فلسفی و ... را هنرمندان در قالب تمثیل و داستان عرضه کرده است. هر چند، گاه نظریات متفاوت یا حتی متضادی از وی در باب یک موضوع می‌توان دید، اما کلیت ابیات، همراه با آگاهی از منش وی در زندگی، به خواننده یاری خواهد کرد تا از بین نقدهای اجتماعی او، به نتیجه‌ای ثابت و کامل برسد. در این جایگاه، وجوه مثبت زن در زندگی و «مثنوی معنوی» مولوی ذکر می‌شود:

«سخت گیری و تعصب، خامی است

تا چینی، کار، خون آشامی است.»

«مولانا از تأثیر همین آزادگی و وسعت مشرب بود که حتی برخلاف رسم جاری عصر، ترک حسادت نسبت به زن را، که غیرت نامعقول رایج در نزد اهل عصر بود نیز توصیه کرد. وقتی در مجالس «قیه مافیه» خاطر نشان می‌کرد که در آنچه به رفتار با زنان مربوط است «غیرت را ترک کن و اگر چه وصف رجال است ولیکن بدین وصف نیکو وصفهای بد در تو می‌آید» از رسم رایج عصر که زن را به بهانه غیرتمندی در حرم خانه‌ها محبوس داشتند انتقاد می‌کرد و به دستاویز حدیث «الانسان حریص علی ما منع» موجب تشدید رغبت در بین زن و مرد نشان می‌داد و تأکید می‌کرد که ترک اعتماد بر زن در این زمینه، آنچه را مرد اصلاح می‌پندارد به افساد تبدیل می‌کنند. در مورد زنان وی حتی برای آنها مجالس سماع و عظ به پا می‌کرد و هفته‌ای یکبار در خانه امین الدین میکائیل نایب‌السلطنه آنها را با لطایف معارف آشنا می‌کرد حتی با آنها نماز می‌خواند و در حضور آنها آیین سماع برگزار می‌کرد.»

«فاطمه خاتون را که عروس و زوجه پسرش سلطان ولد بود خودش کتابت و قرآن تعلیم می‌داد و در دل نگهداشت او به ولد، توصیه و تأکید بسیار می‌کرد.»<sup>۱۳</sup>

«ملکه خاتون ظاهراً جوان‌ترین اولاد مولانا بود و وجود او گرمی و انس خاصی به خانواده خلونندگان «مولانا» می‌داد. بعدها هم که به خانه شوهر رفت، مولانا همچنان انس و علاقه‌ای خاص در حق او اظهار می‌کرد.»<sup>۱۴</sup>

«مهر و رقت وصف انسانی بود

خشم و شهوت وصف حیوانی بود»<sup>۱۵</sup>

«این چنین خاصیتی در آدمی است

مهر حیوان را کم است آن از کمی است»<sup>۱۶</sup>

اولین داستان دفتر اول مثنوی، «ماجرای شاه و کنیزک» است. خلاصه ماجرا بدین گونه آمده است که پادشاهی عاشق کنیزکی شد پس از مدتی، کنیزک سلامتی خود را از دست داد و طبیبان بعد از معالجات بسیار، از صحت او امید برینند شاه از خدا خوست کنیزک را شفا دهد؛ و از شدت اندوه و گریه، در محراب دعا به خواب رفت. در خواب، مردی روحانی دید که به شاه وعده داد فردا به نزد او بیاید و کنیزک را شفا دهد و ...

از دیگر داستانهای مثنوی، «ماجرای مرد اعرابی» است: «زن اعرابی از فقر به همسرش شکایت کرد و او را وادار ساخت تا به نزد خلیفه رود و از او تقاضای کمک کند، به علاوه، همراه شوهر خود، کوزه‌ای از آب باران به عنوان هدیه برای خلیفه مهیا کرد. مرد ابتدا از قبول خواسته زن سرپیچی کرد و حتی او را آزموند و حریص دانست. اما پس از گفت‌وگو و ناراحتی زن، اعرابی پشیمان شد و

«گفت خصم جان جان چون آمدم

بر سر جان، من لگدها چون زدم

... من گنهکار توأم رحمی بکن

برمکن یکبار گیم از بیخ و بن»<sup>۱۷</sup>

سپس اعرابی به بارگاه خلیفه رفت و از نعمات آن بارگاه برخوردار شد. هر چند در این گونه حکایات، گاه زن، مثال نفس، و مرد، مثال عقل است، اما وجود زن، انگیزه حرکت و سلوک مرد می‌باشد و او را تا شهود پیر و حقیقت سوق می‌دهد از طرفی نیز یادآور می‌شود که پیر و فرد کامل در چنین آثاری، بنا بر اصل تأیید شکل گرفته است.

در ضمن حکایت مرد اعرابی، مولوی با تمسک به حدیثی که آن را از پیامبر (ص) نقل می‌کند (و البته در اسناد این حدیث، به حضرت رسول (ایهام وجود دارد) حدیث: انهن یغلیسن العاقل و یغلبهن الجاهل: زنان بر عاقلان غلبه می‌کنند و جاهلان بر زنان غلبه می‌کنند) به ابیات زیر گریز می‌زند:

«گفت پیغمبر که زن بر عاقلان

غالب آید سخت و بر صاحبان

باز بر زن جاهلان غالب شوند

کاندر ایشان تندی حیوان است بند»<sup>۱۸</sup>

و باز از قول پیامبر در شعر خویش بهره می‌برد:

«آنکه عالم بنده گفتش بدی

«کلمینی یا حمیرا» می‌زدی»<sup>۱۹</sup>

مولوی در جاهای مختلف از زنان بزرگ یاد می‌کند و آنها را می‌ستاید. مانند: آسیه (دفتر ۳ - بیت ۲۵۹۶)، حضرت مریم (۳ - ۳۷۰۱)، مادر حضرت موسی (۳ - ۸۷۲)، عایشه (۱ - ۲۰۲۷) و (۱ - ۱۹۷۴). و با توجه به آیه «هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا» می‌گویند:

«چون پی «یسکن الیها»ش آفرید

کی تواند آدم از حوا برید»<sup>۲۰</sup>

یادآور می‌شود که چه بسا ابیاتی متفاوت با شواهد ذکر شده در مثنوی دیده می‌شود؛ اما بنای این مبحث بر کلیت نظر شاعر است، که منش و خصایل وی در زندگی مؤید این وجه است. در مجموع، بیت زیر، خلاصه مفاهیم مذکور است و نظریات ابن عربی را به خاطر می‌آورد:

«پرتو حق است آن، معشوق نیست

خالق است آن، گوئیا مخلوق نیست»<sup>۲۱</sup>

این نکته که «زن مظهر جمال و لطف خداوند است» به خصایص روحانی وی اشاره دارد نه جسمانی. و تعبیر می‌شود که زن خالق است، زیرا در مرد عشق و محبت می‌آفریند و شوق دیدار حق را به وجود می‌آورد. این جنبه خالقیت زن، «ولد معنوی» را در مرد می‌پرورد، و خلقت زن واسطه‌ای است که حق، بدین واسطه جمال خود را متجلی می‌کند. ابن عربی نیز بر این تأکید می‌کند که کامل‌ترین تصور وجود خداوند را کسانی درک می‌کنند که حق را در پیکر زن، مورد تفکر قرار دهند.

داستان «شاه و کنیزک» یا «مرد عرب» در مثنوی نیز (آن‌گاه که پادشاه شیفته کنیزک می‌شود و به این واسطه، با روحانیت و عالم معنا ارتباط پیدا می‌کند؛ یا اعرابی که با تشویق زن به دربار خلیفه (سمیل خداوند و مالک مطلق) راه می‌یابد و از فیض او برخوردار می‌شود) با اقوال ابن عربی شباهت دارد؛ و در کل، عقاید ابن عربی و مولوی، آبخشور انسانی - اسلامی دارند. در ادامه، به بررسی محتوا و ژرف ساخت مثنوی نظامی در باب شخصیت زن پرداخته می‌شود و تحلیلهای روان‌شناختی ذکر شده در این روایات تمثیلی، به طور محدود، بررسی می‌شود.

## بانوان هفت گنبد: ۲۲

در این قسمت، اشاره‌ای خواهد شد به حضور زن در اثری از حکیم

نظامی گنجوی، بین آثار نظامی، «هفت پیکر» جنبه هنری قابل توجهی دارد. در این مجموعه، بهرام گور در دوران پادشاهی خود دستور می‌دهد تا هفت گنبد یا رنگهای متفاوت بسازند و در هر یک، دختری از هفت اقلیم جای می‌دهد. هر روز هفته، بهرام به نزد یکی از دختران رفته، به حکایتی از او گوش می‌دهد.

منظومه «هفت پیکر» با چگونگی پادشاهی بهرام - بر اساس روایات تاریخ‌گونه - آغاز می‌شود. سپس هفت حکایت از زبان دختران عنوان، و در انتها، ادامه بخش اول، یعنی اوضاع حکومتی بهرام، آورده می‌شود. البته بررسی شخصیت زن در دیگر منظومه‌های نظامی نیز، نتایج قابل توجهی به دست خواهد داد (مانند: دادخواهی پیرزنی از سلطان سنج در «مخزن الاسرار» توصیفاتی از عشق لیلی به مجنون و خویشتر داری و عفت لیلی در منظومه «لیلی و مجنون»، شرح عشق شیرین به خسرو و سفارشات که عمه شیرین - مهین بانو- درباره نوع برخورد شیرین با خسرو می‌کند در منظومه «خسرو و شیرین»). اما در «هفت پیکر»، حضور زنان پر رنگ‌تر ترسیم شده است؛ که با ذکر مثال عنوان خواهد شد. یادآور می‌شود که در طی این مقاله، هدف، نشان دادن وجوه مثبت بانوان در عرفان و ادب فارسی بوده است، و تأکید این بخش نیز، بر چند گنبد از هفت گنبد می‌باشد.

### خلاصه‌ای از حکایات

**گنبد اول: روز شنبه:** بهرام به نزد دختر پادشاه هند می‌رود. دختر، داستانی بدین مضمون تعریف می‌کند که «پادشاهی عادت به سیاهپوشی داشت. کنیزک پادشاه، علت را از مالک خود می‌پرسد؛ و پادشاه می‌گوید: سالها پیش به شهری سفر کرد که تمام مردم آنجا سیاهپوش بودند. پادشاه برای یافتن علت سیاهپوشی مردم شهر، بر سیدی سوار شده، به سرزمین پر نعمتی ورای آسمان می‌رود؛ و آنجا را سرای حوریان می‌یابد. بانویی در آن سرزمین فرمانرواست که به پادشاه اجازه استفاده از تمامی نعمات و صحبت با حوریان را می‌دهد، جز همنشین با خود را. تا مدت سی شب، پادشاه، با خودداری و قناعت، از دیگر خوشبها متنعم می‌شود. اما عنان طاقت را از دست می‌دهد و به بانو تعرض می‌کند. به مکافات این عهدشکنی، دوباره به زمین خاکی برگردانده می‌شود و در غم از دست دادن آن نعمات، سیاهپوش می‌شود.»

**گنبد چهارم روز سه‌شنبه:** بهرام نزد دختر پادشاه سقلاب می‌رود و دختر، ماجرای بانوی حصری را تعریف می‌کند: «شاهزاده خانمی زیبارو که از وجود خواستگاران بسیار به ستوه آمده بود، حصری در کوه بلند برای اقامت خود انتخاب می‌کند. این قلعه آهنین، طلسم شده است، و کسی نمی‌تواند به آنجا راه یابد. هر کسی هم قدم در آن راه می‌نهد، به واسطه آن طلسمها کشته می‌شد. تا اینکه جوانی با راهنمایی پیر خود، شگرد گشودن طلسم و راه یافتن به قلعه را می‌آموزد، و با طی مراحل، به قلعه راه می‌یابد بعد از پاسخگویی به رمزی از بانو، به وصال او می‌رسد.

**گنبد ششم، روز پنج‌شنبه:** دختر پادشاه چین، ماجرای خیر و شر را برای بهرام بیان می‌کند: دو نفر به نامهای خیر و شر با هم همسفر می‌شوند. در راه، خیر تشنه می‌شود و شر به شرطی به او آب می‌دهد که خیر چشمانش را در عوض آب بدهد. اما شر، پس از درآوردن چشمان خیر به او آب نمی‌دهد و او را رها می‌کند.

پس از مدتی، دختری کرد خیر را می‌یابد و به او آب می‌دهد، و با برگهای جادویی، چشمان خیر را شفا می‌دهد. خیر هم به خانواده آنها

خدمت می‌کند؛ و پس از مدتی دختر کرد راضی به ازدواج با خیر می‌شود. خیر، سپس با آن گیاهان جادویی، دختر شاه و وزیر را نیز شفا می‌دهد، و شاه آن سرزمین می‌شود. روزی خیر، به طور اتفاقی شر را می‌یابد؛ و نیت می‌کند از جرم او بگذرد و او را عفو کند اما دختر کرد، شر را سزاوار مرگ می‌داند و او را می‌کشد.

**گنبد هفتم، روز جمعه:** بهرام نزد دختر پادشاه اقلیم پنجم (ایران) می‌رود و از آن بانو چنین می‌شنود: مردی پارسا، با وسوسه ابلیس، قصد زنان زیبایی را می‌کند که در باغ او جمع شده‌اند و مرد، عاشق یکی از آن زنان شده است. او، به واسطه دو دانه، قصد می‌کند با زن هم‌صحبت شود. اما هر بار اتفاقی، باعث جدایی آن دو می‌شود. عاقبت، مرد به این نتیجه می‌رسد که تمام آن پیشامدها برای دفع گناه و حفظ پارسایی بوده است. پس می‌گوید:

«به حلالش عروس خویش کنم  
خدمتش ز آنچه بود، بیش کنم.»

### تحلیل و بررسی این حکایات:

(یادآوری می‌شود که در دیگر گنبدها نیز حضور زن قابل بررسی است؛ اما موارد ذکر شده مجال بیشتری جهت بررسی و بحث موضوع مورد نظر به ما خواهند داد.)

در هر یک از این حکایات، زنان اغلب نقشی مهم و کلیدی بر عهده دارند: بانویی ورای آسمان، دختر کرد، زنی زیبا که مقدر می‌شود به گونه شرعی و قانونی همسر مرد پرهیزگار شود و یا بانوی حصری. دیگر اینکه، راوی تمام حکایات، دختر پادشاهان هفت اقلیمند؛ و گویی هر یک با گفتن روایتی، پیامی کنایی را به بهرام گور گوشزد می‌کنند؛ چونان خویشتر داری، قابلیت و شایستگی، نیت خیر، پارسایی و ... از آنجا که این تعالیم، در قالب داستان از زبان زنان بلندمرتبه و شایسته، در فضایی مناسب بیان می‌شوند، مقبول شاه (بهرام) می‌شوند و با وجود او می‌آمیزند.

چنان که در قسمت آخر «هفت پیکر»، بهرام گور، با عدالت، به دادخواهی مظلومان می‌رسد؛ و سرانجام پادشاهی را رها کرده، ترک تعلق می‌کند و در غاری ناپدید می‌شود.

اگر از سطحی فراتر به این منظومه بنگریم، راوی اصلی، نظامی است که پیام حکایات را از زبان بانوان، به گونه غیر مستقیم، به گوش ممدوح خود، کرب ارسلان، می‌رساند.

باز هم به موضوع عنصر مادینه یا انیما بازمی‌گردیم. نصایح از وجود نظامی نشئت می‌گیرند و در این قالب، با حضور گسترده زنان، به زیباترین نوع بیان هنری خود می‌رسند. «عنصر مادینه هنگامی نقش مثبت می‌گیرد که مرد به گونه‌ای جدی به احساسات، خلق و خو، خواهشها و نمایه‌هایی که از آن تراوش می‌کند؛ توجه کند، و به آنها شکل بدهد. مثلاً به صورت نوشته‌های ادبی، نقاشی، هنرهای تجسمی و موسیقی»<sup>۲۳</sup>.

در واقع، عنصر مادینه، راهنمای دنیای درونی مرد هنرمند است؛ تا آثار هنری یا ادبی خود را ظاهر کند. این ظهور، دارای درجاتی است؛ که گاه در قالب و شکل زن در آثار بیان می‌شود، و از غریزی‌ترین و زیستی‌ترین حالت، تا بالاترین درجه خرد و پارسایی، قابل درجه‌بندی است. به عبارتی، با بررسی شخصیت‌های به کار گرفته شده در آثار هنری، به خصوص چگونگی نمود زن توسط هنرمند، می‌توان به رابطه او با ناخودآگاه وی و مقدار هماهنگی درونی‌اش، پی برد. در زندگی شخصی نظامی، همسر وی - آفاق - چنان عزیز و گرامی بود، که مرجع تعبیرات و توصیفات او از

جلد چهارم، اسدوفوردی،  
کتابخانه تخصصی

شیرین در منظومه «خسرو و شیرین»، همو دانسته می‌شود.

در عبارات فوق، ذکر شد که درجات ظهور ماهیت مؤنث، از غریزی‌ترین تا والاترین حد معنوی در نوسان است. که شاهد این ادعا را در این حکایات می‌بینیم: در گنبد هفتم تنها به وصال مرد پارسا و زن، در شرایط شرعی و حلال اشاره شده؛ که جنبه غریزی بیشتر نمایان است. در گنبد ششم، دختر کرد باعث بینایی خیر می‌شود. اگر به خیر به عنوان اسم خاص نگاه نشود و ماهیت خوبی و خیر مورد توجه قرار گیرد، گویی هدف این حکایت این است که زن به خوبی، بینایی و بصیرت می‌دهد. یا زن، دیده خوبیهاست. خیر را زنده می‌کند و شر را از بین می‌برد.

در گنبد چهارم، بانوی حصاری، مقام بالاتری دارد. به قول خواجه حافظ «هر که در این بارگاه راه ندارد» چنان مقام وی والا و با ارزش است، که حتی دادن جان نیز بهای وصال او نیست؛ و تنها با کسب معرفت و راهنمایی پیر می‌توان به او رسید.

و اما، بیکر اول؛ پادشاهی با صعود به مکانی فرامینیی، یا زنی که حاکم آن جایگاه است آشنا می‌شود و اجازه تمتع از بقیه نعمات را دارد جز همنشینی با بانو را. پادشاه با زیر پا گذاشتن این قانون، گرفتار هیوط و از آن مقام محروم می‌شود.

ساختار این حکایت، به اجزای حضرت آدم (خلیفه‌الله) که به خاطر استفاده از میوه ممنوعه به زمین هیوط کرد، شبیه است. در اینجا، زن جایگزین میوه ممنوعه شده؛ که مقام پادشاه را از نظر زمینی یا آسمانی بودن، تعیین می‌کند.

همانگی شاعر با درون خود (آنیما)، باعث می‌شود تا زنان را به بهترین شکل، وصف کند. بانوان نقشهای مهمی در حکایات ایفا می‌کنند و در تغییر مسیر حوادث، مؤثرند.

در بسیاری از اسطوره‌ها و افسانه‌های جهان نیز، که ریشه در ناخودآگاه جمعی افراد بشر دارند، زنان گاه در نقش هادی و رهبر ظاهر می‌شوند. البته در بعضی نوشته‌ها (مثلاً قسمتهایی از شاهنامه، به خصوص «هفت خوان رستم» و «رستم و اسفندیار») زنان در هیئت جادوگر یا اغواگر معرفی شده‌اند، که بررسی این موارد مقام دیگری دارد. اما در تأکید مطالب مقدمه، ذکر محاسن و بیان پایداری، در رفع کاستیها تأثیر بیشتری خواهد داشت. ادب، عرفان، روان‌شناسی و سایر شاخه‌های علوم انسانی که بر مبنای اصول اسلامی - انسانی بنا شده‌اند، در جهت اصلاح تقاضا می‌اند.

اگر در هر یک از این حوزه‌ها، مطالبی خلاف مقصود ارائه شود، باید نویسنده، محیط و عوامل، با دقت محک زده شوند، و به طور نسبی با آنها رو به رو شد.

به هر صورت، مجال برای طرح مثالهای دیگر از آثار ادبی دورانهای متفاوت در جهت اثبات مقام والا بانوان گسترده است؛ اما فرصتی دیگر می‌طلبد.

### پایان سخن

چنانچه شواهد موضوع مورد نظر را در آیات و احادیث اسلامی جستجو کنیم، به مفاهیمی عالی خواهیم رسید اما از نظر زمان، اگر به روزگاری دورتر بازگردیم، در نوشته‌های اوستایی یا حتی در دوران نوسنگی نیز، زن محور اصلی خانواده یا اجتماع خود بوده، و مقامی معادل یا حتی برتر از مرد داشته است.

از این رو، نه تنها به واسطه تمسک به اصول دینی - که آن هم بر مبنای ارزشگذاری به مقام انسان استوار است - بلکه با توجه به موارد

انسان‌شناسی، بانوان ارزش والا می‌دارند.

به طور کل، در حوزه ادبیات سنتی، حضور زن غالباً منفی است و گاه مردانه توصیف می‌شود. در بعضی آثار مانند «سندبادنامه»، «هرزبان نامه»، «کلیله و دمنه»، بعضی از آیات «شاهنامه» یا «گلستان» سعدی و ... زن بستیزی آشکار است. اما نمودهای مثبت بر مبنای معارف دینی - عرفانی نیز در دیگر آثار دیده می‌شود.

البته این نمود سیر یکنواختی ندارد؛ و حتی گاه در یک مجموعه واحد، به گونه‌های مختلف مطرح می‌شود.

در دوران معاصر هم، در آثار مختلف، نحوه معرفی زنان متفاوت است؛ اما غالباً مضامین، بر مفاهیم مثبت است. هدف در این نوشتار، ارائه وجوه عرفانی زنان، و تأثیر مثبت ایشان در آثار ادبی مذکور بود. قطعاً این تحقیق، جای بسط و گسترش دارد؛ و یا در نظر گرفتن اصول عرفانی یا روان‌شناسی، می‌توان دیگر مجموعه‌های ادبی را به همین شیوه بررسی کرد.

**تذکره:** لازم به ذکر است، برخی از مضامین و مطالب مطروحه در این مقاله با مبنای مسلم فقهی و دینی ناسازگار است. اما از این نظر که با ایجاد سغوال و طیرح نظرات گوناگون، فرصت تبادل آراء توسط اندیشمندان مطرح می‌شود دست به چاپ این مقاله زدیم. باشد تا در فرصتی نزدیک، مبنای این بحث، نقد و طرح گردد.

سردبیری

منابع و ماخذ

- ۱- سیزدانی، زینب؛ زن در شعر فارسی، انتشارات فردوس؛ ص ۲۲ و ۲۳.
- ۲- همان؛ ص ۱۸.
- ۳- ابن عربی، محی‌الدین؛ فصوص الحکم؛ شرح خواجه احمد پارسا، مرکز نشر دانشگاهی تهران؛ ص ۵۱۶.
- ۴- ابن عربی، محی‌الدین؛ فتوحات مکیه، تصحیح و مقدمه خواجهی، انتشارات مولی؛ ج ۱، ص ۵۶.
- ۵- فصوص الحکم؛ ص ۵۲۲.
- ۶- فتوحات مکیه؛ ص ۱۱۲.
- ۷- ستاری، جلال؛ عشق صوفیانه؛ نشر مرکز؛ ص ۲۳۵.
- ۸- همان؛ ص ۲۸۸.
- ۹- دایه، نجم‌الدین؛ مرصاد الیقاد؛ تصحیح دکتر محمدمبین ریاحی؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب؛ ص ۹۱.
- ۱۰- شمسینا، سیروس؛ داستان یک روح، انتشارات فردوس؛ ص ۵۵.
- ۱۱- همان؛ ص ۶۲.
- ۱۲- زرین کوب، عبدالحسین؛ پله پله تا ملاقات خدا؛ انتشارات علمی؛ ص ۳۹۱.
- ۱۳- همان؛ ص ۲۱۵.
- ۱۴- پیشین؛ ص ۳۱۷.
- ۱۵- مثنوی مولوی؛ تصحیح دکتر عبدالکریم سروش؛ انتشارات علمی و فرهنگی؛ دفتر اول، بیت ۳۳۴۰.
- ۱۶- همان؛ دفتر اول، بیت ۳۳۳۶.
- ۱۷- پیشین؛ دفتر اول، آیات ۳۳۳۲ و ۳۳۳۳.
- ۱۸- همان؛ دفتر اول، آیات ۳۳۳۸ و ۳۳۳۷.
- ۱۹- پیشین؛ دفتر اول، بیت ۳۳۳۲.
- ۲۰- همان؛ دفتر اول، بیت ۳۳۴۰.
- ۲۱- پیشین؛ دفتر اول، ۳۳۳۲.
- ۲۲- این مطالب بر اساس «هفت بیکر» اثر نظامی گنجوی، تصحیح وحید دستگردی، انتشارات قطره است.
- ۲۳- همان؛ ص ۲۱۴.
- ۲۴- یونگ، کارل گوستاو؛ انسان و سمبولهایش؛ ترجمه محمود سلطانیه؛ انتشارات جامی؛ ص ۲۸۱.